

بود و تم سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی در آن وجود نداشت. سال هاست که ما اختلاف ژانر داریم. اما برای شناسایی ژانر باید ببینیم آن تم چه درصدی از سریال را به خودش اختصاص می‌دهد تا بتوانیم بگوییم مثلاً اثر روان‌شناختی هم هست.

در این مدل سریال هم شاید یک قسمت کاملاً رنگ‌بوی روان‌شناختی به خودش بگیرد و شاید هم نگردد. دقت کردید؟ این موضوع به هر قسمت سریال بستگی دارد.

در باره بازی بازیگران، انتخاب‌ها و گریه‌های متفاوت سریال چه نظری دارید؟

یک اتفاقی افتاده که به نظر من در این سریال اتفاق خوبی است و آن، بحث انتخاب بازیگران است. بازیگران به نسبت در یک باند تراز قرار گرفته‌اند؛ یعنی یکی از آنها بسیار ضعیف نیست و دیگری در نقطه مقابل، بسیار در اوج نیست که تفاوت بین بازیگران و حتی بازی آنها فاحش باشد. این باعث می‌شود کار یک دست شود. شما وقتی یک مجموعه، یک اداره، یک اتاق، یک هتل یا یک مغازه را نشان می‌دهید، کاراکترها خیلی نمی‌توانند از هم پرت باشند.

اینجا چون یک محیط پلیسی است، تنها کسی که می‌توانید از لحاظ قدرت بازیگری یا بازی متفاوت برایش استناد قائل شوید، از لحاظ اصول علمی بازیگری و کارگردانی، همان متهمی است که می‌آورند.

یعنی این تیم را باید یک دست ببینیم که به نظر من این یک دستی به درستی رعایت شده است.

یعنی به نظر شما این اتفاق در انتخاب بازیگران رعایت شده است؟

بله، رعایت شده است. حالا آن بازیگری که ما دیدیم آورده‌اند، هنوز به مرحله‌ای نرسیده که یک هیولای قدرتمند را بیآورند. البته باز هم در همان باند هستند و ایرادی هم ندارد.

ولی از لحاظ اینکه مثلاً اگر من می‌خواستم انتخاب کنم، اگر قرار بود یک زن را به عنوان مجرم بیآورم، حتماً یک زن چهره و سرشناس می‌آوردم و یک بازی حساسی از او می‌گرفتم. این طوری سریال خیلی کنش پیدا می‌کرد.

اگر یک خانم قدرتمند یا یک آقای قدرتمند و یک بازیگر درجه یک را بیآورند که نقش هیولا را بازی کند، کل سریال را بالا می‌کشد و این موضوع ربطی به ترکیب بندی بازیگران در اتاق پلیس ندارد.

شاید این انتخاب به این دلیل انجام شده باشد که نشان دهند صرفاً یک آدم با چنین ویژگی‌های ظاهری یا کسی که به چهره‌اش می‌خورد، الزاماً قاتل نیست. البته این فقط نظر من است و ممکن است درست نباشد.

نه، ببینید، ما خانم رویانونهالی را در چند فیلم آقای فرمان‌آرا داریم: «خانه روی آب» و یکی از فیلم‌هایش «بوی کافور، عطر یاس» بود.

اساساً یک بازیگر قوی و نامدار می‌تواند نقش یک زن خانه‌دار و مطبخ را هم بازی کند. توانایی آن بازیگر است که این کار را انجام می‌دهد. من بحث نامدار و قدرتمند بودن بازیگر را ندارم.

ما خیلی وقت‌ها می‌گوییم مثلاً اگر فیلم آقای سروش صحت این چهار چهره را نداشته باشد، کسی نمی‌رود آن را ببیند. به خاطر آن چهار اسم، مثلاً امین حیایی و مهران مدیری، مردم می‌روند فیلم را می‌بینند.

اینجا برعکسش را می‌گوییم. از لحاظ الزامات ژانری و ماهیت ساخت، باید برای آن حریف یک چهره می‌آوردند. هم از لحاظ کیفی، کار پررنگ و گل‌درشت می‌شد و هم یک حریف و شخصیت منفی قدرتمند در سریال قرار می‌گرفت.

عباس نصراللهی، منتقد سینما

ایده‌های متفاوت یک دور تکراری

وقتی قسمت اول را دیدم و توضیحاتی را که در ابتدای سریال درباره منبع آن ارائه می‌شود خواندم؛ اینکه یک برداشت، کپی یا در واقع بازسازی از یک مجموعه خارجی است، به هر حال این مسئله هم می‌تواند به ما کمک کند و هم می‌تواند توقعاتی را در ذهن ما ایجاد کند.

به دلیل منبع الهامی که این سریال دارد و همچنین فرمی که روی آن کار شده، حتماً می‌توان آن را جزو کارهای متفاوت، حداقل در شبکه نمایش خانگی ایران، محسوب کرد؛ چراکه نمونه مشابهی از آن نداشتیم.

اما فکر خودم این است که حالا که چند قسمت از سریال پخش شده، قسمت اول بهترین قسمت آن بوده است. هرچه جلوتر رفت، احساس می‌کنم نتوانست توقعات من را، حداقل به لحاظ داستانی و از نظر چیزهایی که احتمالاً انتظار داشتیم در این سریال ببینم، برآورده کند. مثلاً شاید ناخودآگاه همه ما بخواهیم چنین مدلی را با مجموعه‌ای مثل «پوآرو» مقایسه کنیم و نمونه‌هایی از این جنس را در ذهنمان مرور کنیم. هرچه سریال جلوتر رفت، احساس می‌کنم تا حدودی از قدرت آن کاسته شد.

با این حال، همچنان جزو متفاوت‌ترین کارهاست. یعنی هرچه در سینما و تلویزیون خودمان بگردیم، نمی‌توانیم نمونه دیگری شبیه به آن پیدا کنیم.

نکته بعدی که می‌خواهم درباره آن صحبت کنیم، انتخاب و بازی بازیگرانی است، درباره این موضوع صحبتی دارید؟

یک نکته در مورد این مدل از فیلم‌ها و این نوع آثار وجود دارد. اصطلاحی برای آنها استفاده می‌شود و به آنها «chamber film» یا فیلم‌های اتاق بسته می‌گویند. این جریان در واقع از یک جریانی در سینمای آلمان می‌آید و از یک کلمه آلمانی به معنای اتاق بسته یا فضای بسته گرفته شده و بعدها در زبان انگلیسی به «chamber film» تبدیل شده است.

حتماً در جریان هستید که همین سال ۲۰۲۶ یک نمونه از این نوع فیلم‌ها اکران شد که خیلی مورد توجه قرار گرفت؛ یک فیلم سینمایی به اسم «Invite» که داستان دوزج است که در یک خانه هستند.

اتفاقی که در این «chamber film» می‌افتد این است که شما با یک فضای بسته مواجه هستید. وقتی خودتان را در یک فضای بسته قرار می‌دهید، در واقع چه امان‌هایی دارید؟ یک جالش ظاهری برای خودتان در فیلم‌سازی ایجاد می‌کنید. من یک فضای بسته دارم و یک سری امکانات را از خودم می‌گیرم؛ امکاناتی مثل لوکیشن‌های مختلف، اینکه بتوانم در فضاهای متفاوتی باشم یا بتوانم تصاویر مختلفی را تجربه کنم. حالا باید ببینم چه کاری می‌توانم انجام دهم. طبیعی است که در چنین موقعیت‌هایی و در این مدل فیلم‌سازی، بازی بازیگران به نظرم مهم‌ترین عنصر یا مهم‌ترین فاکتوری است که می‌تواند مخاطب را با خودش همراه کند یا آن اثر را به یک اثر موفق تبدیل کند.

چهار وقتی در طول تاریخ می‌گردیم و این نمونه‌ها را می‌بینیم، می‌توانیم رصد کنیم که آنهایی موفق‌تر بودند که بازی بازیگران در آنها درخشان بوده است. مثلاً فیلم «کشتار» رومن پولانسکی را وقتی می‌بینیم که حدود یک ساعت و بیست دقیقه فقط در یک اتاق می‌گذرد، تمام تمرکز روی بازی بازیگران است.

حتماً در این مجموعه هم نگاه سازندگان این بوده که بتوانند بازی‌های دقیق‌تری از بازیگران بگیرند و از تمام توانایی‌های آنها استفاده کنند؛ خصوصاً بازیگرانی که می‌روند و می‌آیند. این مجموعه یک سری بازیگر ثابت و یک سری بازیگر متغیر دارد که در هر قسمت می‌آیند و می‌روند و سعی شده از تمام توان آنها استفاده شود و در واقع بازی‌های متفاوتی از آنها گرفته شود؛ همان‌طور که شما هم اشاره کردید.

موافقم که داریم در واقع بازی‌های جالبی از بازیگران می‌بینیم. مثلاً در این مدت می‌دیدم که همه درباره ظاهر جدید پوریا پورسرخ یا مدلی از بازی که اینجا ارائه می‌دهد صحبت می‌کردند. اما اگر بخواهم کمی منتقدانه نگاه کنم، به نظرم بازی‌های یک دست نیستند. یعنی اگر یک نفر در سریال خیلی خوب باشد، در نقطه مقابل، شخص دیگری را داریم که شاید این ریتم خوب بازی را تحت تأثیر قرار بدهد یا یک مقدار نقص ایجاد کند.

با این حال، اگر بخواهیم میانگین را در نظر بگیریم، حتماً سریال روی بازی بازیگران حساب کرده است. گریه یک نکته را هم نباید فراموش کنیم و آن تفاوت کارگردان‌ها در اپیزودهای مختلف است. این موضوع به ما

نشان می‌دهد که احتمالاً مدل بازی گرفتن کارگردان‌ها از بازیگران با یکدیگر متفاوت بوده است.

یکی از نکاتی که می‌خواستم به آن بپردازم، همین موضوع متفاوت بودن کارگردان‌ها و نویسندگانش. به نظر شما این اثر با توجه به این موضوع، به لحاظ کارگردانی، ریتم و یک دست است؟

مسئله این است که سرپرست نویسندگان، پویا سعیدی بوده است. یعنی درست است که هر اپیزود را کسی نوشته و کسی کارگردانی کرده؛ حالا یا یک نفر نوشته و خودش کارگردانی کرده یا نویسنده یا همراه نویسنده داشته، اما در نهایت سرپرست یک نفر است.

اگر ما کارهای پویا سعیدی را ببینیم و با روحیاتش آشنا باشیم، به هر حال می‌فهمیم که بسیار آدم باسواد و خلاق است، تلاش می‌کند قلم بسیار خوبی داشته باشد و ذهن بسیار خلاق دارد و با مدل‌های مختلف سینما آشناست. مثلاً کارگردان مورد علاقه‌اش تارانتینو است و در واقع آن مدل فیلم‌ها را دوست دارد. چه‌بسا اپیزودی که خودش هم ساخته، یعنی همان اپیزود اول که خودش هم نوشته، فضای فیلم‌های تارانتینویی دارد.

این حضور سرپرست نویسندگان شاید باعث شود که ما از قسمت‌های بعدی، یک‌دست‌تر در فیلم تجربه کنیم. اینکه همه قسمت‌ها در واقع باید یک معمارا بنا کنند، این معمارا جلو ببرند و در نهایت با یک ترفند یا یک غافلگیری، پاسخی به ما بدهند.

تا اینجا که من دارم با شما صحبت می‌کنم، تقریباً همین روند را طی کرده‌اند و این روند یک مقدار احتمالاً قابل پیش‌بینی شده است. یعنی دیگر برای مخاطبان احتمالاً قابل پیش‌بینی است که قسمت بعدی را هم با همین ساختار ببینند؛ اتفاقی می‌افتد و در نهایت با یک غافلگیری مواجه می‌شوند.

اینکه در قسمت‌های بعدی اتفاق دیگری می‌افتد یا نه، واقعاً باید منتظر بمانیم. خودم امیدوارم که این اتفاق بیفتد؛ یعنی در قسمت‌های بعدی ما در همین فضای بسته، با همین بازیگران و با همین ایده‌ها، چیزهای متفاوتی ببینیم. اما تا اینجا یک دستی در داستان، در حالت کلی، ظاهراً وجود داشته است؛ اینکه همه یک روند را طی می‌کنند. گرچه ما متوجه تفاوت لحن‌ها و تفاوت فرمت‌های فیلم‌نامه‌نویسی می‌شویم، اما در مدل کارگردانی کاملاً تفاوت ایجاد شده است.

نکته‌ای که خود من هم به آن فکر کردم این بود که تا اینجا سریال برایم جذاب بود، اما وقتی قسمت آخر را دیدم، یک سؤال در ذهنم شکل گرفت: آیا از اینجا به بعد قرار است هر بار کسی که برای بازپرسی وارد اتاق می‌شود، خودش متهم باشد و همین روند تکرار شود؟

دقیقاً همین نکته‌ای که شما می‌فرمایید، در آن ساعت داستانی مدنظر من هم بود. ظاهراً سریال به یک دور تکراری افتاده است. می‌گویم ایده‌آل این است که این روند تغییر کند؛ یعنی هفته بعد که قسمت جدید سریال می‌آید، در چند قسمتی که باقی مانده، این روند کاملاً تغییر کند.

چون اگر تغییر نکند، شاید همچنان جذاب‌هایی داشته باشد، اما مخاطب با یک دورنمای مشخص سراغ سریال می‌رود که «خب، قرار است یک ساعت چیزی ببینم که از اینجا شروع می‌شود، این آدم‌ها می‌روند و می‌نشینند و در نهایت کسی که آنجا در اتاق نشسته، حتماً قرار است مجرم یا متهم باشد.»

البته در قسمت اول، رویکرد دیگری دنبال می‌شود و یک رودست وجود دارد. به همین دلیل هم گفتم قسمتی که خود پویا سعیدی نوشته، یک مقدار متفاوت‌تر است. اما به هر حال رویکرد کلی همین بوده است.

